

بناء علی هذا حضرت شاهزاده عباس میرزا، خالوزاده سرکار کثیرالافتدار خود محمد زمان خان قاجار را با حسن خان قاجار قزوینی و عبدالله خان دماوندی و رحمت الله خان فراهانی و دو هزار (۲۰۰۰) پیاده و هشت هزار (۸۰۰۰) سوار به تعاقب جماعت اهل سنت و جماعت فرستاد، و موکب والا نیز از راه ملازگرد بدان سامان روی کرد. در منزل خامور جماعتی از صدور و وجوه ارزنة الزوم به اتفاق صدقی افندی مدرس و مفتی آن دیار به ضراعت و اظهار مسکنت و عبودیت به رکاب اعلی پیوستند و الحاح تمام به ظهور آوردند، و عریضه سرعسکر که در نارین قلعه بود در رسید، مستدعی عفو زلات و متمنی قبول خدمت و دادن پیشکش شد.

و مقارن این حال خیر رسید که سلیم پاشای والی ارمنیه که در حدود بولانلوق^۱ بوده قبل از اطاعت سرعسکر به اشارت او بیست هزار (۲۰۰۰۰) جمعیت از قفای محمد زمان خان قاجار رفته و از پیش روی نیز گروهی به مقابله او آمده اکنون خان مشارالیه و همراهان او محصور بین الحاصرین می باشند. نواب شاهزاده نایب السلطنه که خدیوی اسکندر عزم اسفندیار رزم بود از استماع این خبر برآشفته و متغیر گردید، حاجی ملا باقر قاضی عسکر خویش را با صدقی افندی و تحریرات تند و پیغامات تهدیدآمیز روانه به نزد سرعسکر فرمود و به ایلغار از قفای سلیم پاشا طی مسافت نمود و به سلیم پاشا پیام داد که:

سلیمایا ایلها لابلکه مرحوماً و مسکیناً

آماده پیکار باش که رسیدیم.

سلیم از استماع ایلغار آن حضرت و قرب وصول عساکر فیروز مضطرب گردیده فرار بر قرار اختیار کرد و سر خود گرفته مهمیز بر مرکب گریز بر زده چون باد تند و تیز بگریخت و مانند کسان سلیم با عذابی الیم بدر رفت، سواران اسب انداز دنبال او گرفتند تا محل گلی سولمز او را تعاقب کردند.

و از همان منزل که موسوم به بولانلق بود محمد زمان خان قاجار و سایر خوانین با اقتدار و دو عراده توپ تنین تن و ده هزار (۱۰۰۰۰) سپاه دشمن شکن به آوردن ایل حیدرانلو راه دیاربکر گرفتند، و چون ایلات مذکوره فرار کرده بودند سپاه منصوره به تاخت و تاراج قری و مزارع و سفناقات و مضایح آن دیار پرداخته پنج

هزار (۵۰۰۰) کس اسیر و هفده (۱۷) عراده توپ و دوپست هزار (۲۰۰۰۰۰) دواب و اغنام کسب کرده بازگشتند و بسیاری از اغنام و انعام را به جهت سبکباری در آب فرات ریخته به اردو باز آمدند.

اسمعیل خان بیات به امر شاهزاده با ثبات قلعه ملازگرد را مسخر کرد و حسین خان سردار که شیر در رزمش کمتر از موش بود قلعه شیر را که مشهور به موش است محاصره نمود؛ و فی مابین سلیم خان و حسین خان سردار رزمی گران به وقوع انجامید، و نواب اشرف والا از معابر جبال شامخه و جنگلهای متراکمه بدانجانب رانده و توپخانه را در حوالی قراسو بمانده، خود با افواج قاهره به قلعه شیر عزیمت فرمود و امر به محاصره آن حصار استوار نمود. قلعه گیان متزلزل شده علما و سادات را به اردوی والا فرستاده مهلت خواستند که سلیم پاشای مذکور به حضور آید و مدت چهارده (۱۴) ساعت مهلت یافتند و به حصار بازگشتند.

و سلیم از کثرت بیم یاری آمدن نداشت تا محمد حسین خان زنگنه [۲۵۰] نایب اشیک آقاسی سرکار به استمالت و اطمینان او رفت و او را به خدمت آورد و مورد التفات شد. جناب وزیرالسنانی میرزا ابوالقاسم فراهانی داخل شهر شده خطبه به نام شاهنشاه سلیمان جاه فتحعلی شاه قاجار بخواندند و قلاع خنوس و ارجیش نیز به تصرف در آمد. و محمد حسین خان و محمد زمان خان در آن خدمت قدمت داشتند، سلیم پاشا از جانب شاهزاده شهرگیر شهر بخش مخلع و به حکومت ارمیه کبری استکبار تمام یافت و برادرش محمدبیک به لقب خانی ملقب شد و ده هزار (۱۰۰۰۰) نفر از ایلات به ملازمت حضرت والا مفاخرت حاصل کردند، و محمد خان مذکور به سرکردگی آنان منصوب و مسرور آمد.

بالجمله در این عزیمت قلاع بایزید و الشکرد و دیادین و ملازگرد و بدلیس و موش و اخلاط و عادلجواز و ارجیش و خنوس سوای توپراق قلعه که حسن خان مفتوح ساخته بود به تسخیر چاکران نایب السلطنه عباس میرزای قاجار در آمد و ضمیمه ممالک محروسه آذربایجان شد و چهل و هشت (۴۸) عراده توپ قلعه کوب با غنایم وافره و اغنام متکاثره به دست سپاهیان ایران در افتاد، و اخبار این فتوحات در روم و روس انتشار یافت.

و شاهزاده قلعهستان دشمن شکن با یک جهان فتح و ظفر در اواخر شهر صفر

یکهزار و دو بیست و سی و هفت (۱۲۳۷ هـ / نوامبر ۱۸۲۱ م) از آن سفر بازگشته به تبریز رفت، و میرزا ابوالقاسم شرح فتوحات را به پایه سریر گردون مسیر حضرت شاهنشاه اکبر و خاقان کبیر عرضه داشت چنانکه جناب میرزا تقی علی آبادی صاحب دیوان اشارت کرده:

نظم

از رزم شاه غازی عباس شاه ترک
آن بخت فتح و نصرت و پیروزی و ظفر
در پیشگاه حضرت خاقان به روزگار
داد از قصیده خامه دستور از آن خبر

خاقان صاحبقران شمشیری مجوهر مرصع مکمل به جواهر به پاداش خدمات مذکور به فرزند دلبنده کامکار منصور ارسال داشت، و حسن خان و سایر خوانین و امرا سراسر به خلاع زر تار آفتاب شعاع مخلع شدند.

و بالجمله خبر رسید که اولیای دولت سلطان محمود خان خواندگار سرعسکر را معزول کردند و سه نفر قاضی و مفتی و افندی که وجوه حسین خان سردار و حسین آقای زیلان را سابقاً از میان برده و مصدر این فساد عظیم شده بودند مقتول نموده‌اند، و در ولایات ارزنة الروم اختلال و انقلاب تمام و هنوز سرعسکر آن حدود نامعلوم است و امنای دولت عثمانی در مقام خلاف و قرار مصاف و لوع تمام دارند و همت بر تلافی این وهن فاحش می‌گمارند.

ذکر مقابله

محمد آقای کهیا و محمود پاشای بابان
و سپاه عثمانیه با شاهزاده کامکار محمد علی میرزا و
هزیمت شدن پاشایان به جانب کرکوک

چون از قراری که نگارش یافته داود پاشای وزیر بغداد با محمود پاشا ولد عبد الرحمن پاشای بابان که از جانب دولت ابد مدت ایران حاکم شهرزور بود مخاصمتی جبلی داشت، و همواره تخم فتنه و فساد در سرحدات جانبین

می‌کاشت، نهال مکیدت او را زمان ثمر رسید و امنای دولت عثمانیه از دو سوی یعنی دیاربکر و بغداد حشمتی متوافر و سپاهی متکائر به سرحدداران امداد کردند و با اولیای دولت قاجار به مخالفت را بنیاد نهادند.

از این سوی نیز ده (۱۰) عراده توپ و گروهی از دلوباش به نزد داود پاشا فرستادند که به جنگ و زور و سپاه نامحضور در سرحدات ایران مداخله کند و شهرزور را که به دست محمود پاشاست و از مطیعان این دولت والا استخلاص نماید.

داود پاشا، محمود را به دمدمه و افسون و حیلت‌های از حد افزون به طرف خود مایل ساخت و محمد آقای کهیا را با ده هزار (۱۰۰۰۰) کس از متجنده ولایات متصرفه خود ضمیمه سپاه دلو باش کرده سر به دیوانگی برآورده به شهرزور فرستاد و با شاهزاده آزاده کامکار و الاتبار محمد علی میرزای ملقب به دولت‌شاه که خدیوی بود فلک جاه سر به مخالفت برکشید. محمود پاشا نیز با سه هزار (۳۰۰۰) نفر سوار جرار بابان با داود پاشا موافقت گزیده ضمیمه سپاه محمد آقای کهیا گردید و در کنار آب سیروان اجتماع کردند و اردو زدند و مستعد محاربه با دولت‌شاه نشستند.

حضرت شاهزاده بعد از تحقیق آن اراده با ده (۱۰) عراده توپ جانسوز و پانزده هزار (۱۵۰۰۰) سوار دلدوز از دارالدوله کرمانشهان بیرون آمده قصد تدبیر مخالفین فرمود، و حسن خان فیلی که تا آن غایت از دور گردان بساط خدمتگزاری بود به استمالت میرزا محمد لواسانی با جمعیت لرستانی به حضرت والا تقرب جست، و شاهزاده بزرگوار و الاتبار حسین پاشای ولد علی خان خمسه افشار و محمد باقر خان بن محمد نظر خان مافی با گروهی پیاده و سوار راه سنندج مأمور به تسخیر شهرزور داشت و موکب خاصه دولت‌شاهی با همه سپاهی در چهاردهم ذی‌حجه از عقبه چقان عبور گزیده در همانجا نزول فرموده. مأمورین نیز به اردوی والا اتفاق و التصاق جستند و در هجدهم شهر مذکور وارد صحرای وسیع حوالی شهرزور شدند.

محمد آقای کهیا و محمود پاشا در یاسین تپه که دو طرف آن متصل به رود آب و یک طرف مزرع و خلاب بود سنگری متین بر بسته در آن نشسته، پانزده (۱۵) عراده توپ جهان آشوب در پیش روی سنگر جا به جا مهیا و آماده نهادند؛ و محمود پاشا

از روی مکیدت و خدیعت با محمد آقا حیلتنی اندیشید و تدبیری کرد و به حضرت شاهزاده پیغام عرضه داشت که اگر مطمئن شوم در هنگام مقاتله به اردوی اعلی آمده با دشمن مقاتله کنم، سرکار دولتشاه نیز نویدات مصلحت آمیز بدو ابلاغ فرمود و موکب اشرف در آن شب هایل به کنار آبی که قریب به سنگر سپاه عثمانیه بود، شب به روز آورد.

و آن روز که نوزدهم ماه ذیحجه بود به مقابله مصمم شد و مکمل و ساخته بر نشست و سپه بر نشاند پیادگان نظامی را به سرکردگی موسیو دده^۱ معلم فرانسه با توپخانه و زنبوره خانه و سواران [۲۵۱] دلیر فرزانه از میان دره که مشهود جنود عثمانیه نبود روانه و مقرر داشت که از قفای سپاه کهیا در آیند و برجان آن گروه آتش در زنند و خود نیز میمنه و میسره و جناحین لشکر را ترتیب و در هر تپپی سرتیب معین داشته به نظام تمام به مقابله اقدام کردند.

سواران طرفین از صفوف بیرون تاخته تیغها برکشیدند و رمحها آخته حمله ور شدند غرش توپ در دشت و کوه از صور اسرافیل خبر می داد و برش تیغ برابر و میغ رشحات خون گلگون مترشح می ساخت، دیوانه سران دلوباش به رزم و پرخاش در آمدند و سرها به باد دادند باسلان موصل و کرکوک بر رماح دلیران چون پنبه بر دوک بچرخ در افتادند، سواران فیلی و الوار مافی در هلاک و قتل مبارزان ینکی چریک با قابض ارواح سهیم و شریک گشتند، به ناگاه توپخانه و زنبورکخانه و سپاه نظامی و معلم فرانسی از دره مذکور با شوکت موفور به قفای سنگر کهیا قریب گشته بنیاد آتشیاری و دشمن شکاری نهاده سنگر عثمانیه را نظیر کره اثیر و بدیل حوزه سعیر ساختند. دلیران زنگنه و کلهر از پیش روی و آتشیخانه جحیم افروز از پس و پشت سپاه کهیا و محمود نامحمود عرصه را بر آنان تنگ تر از چشم مور کردند، لهذا شکست در سپاه عثمانیه در افتاده به هزیمت شدند.

کهیا و محمود به هزار سعی و زحمت آهنگ آن فرار را کوک و پشت به غازیان داده روی به کرکوک کردند. شاهزاده منصور به اردوی کهیا متوقف و توپخانه و زنبورکخانه و اموال و ائقال او را متصرف شد. و دیگر روز دولتشاه فیروز با احتشام سلیمانی به سلیمانیه توجه فرمود، کهیا را چون روی رفتن به بغداد نبود شمشیر به

گردن انداخته به اصطبل مبارکه دولتشاهی تاخته ملتجی و تائب و خاسر و خایب شفا برانگیخت و جان بخشی دید. و عبدالله پاشای عمّ علی پاشا والی دیار بکرکه به دولت قاهره پناه آورده و حاضر بود به ایالت شهرزور منصوب شد. و شاهزاده در آن ایام محرم الحرام در سلیمانیه به قعود و قیام توقف داشت و در غره صفر عزم سفر بغداد را پیشنهاد همت عالی بنیاد ساخت:

ندانسته بازیچه روزگار

ذکر عزیمت شاهزاده منصور به تسخیر دارالسلام بغداد و غارت آن حدود و اطاعت داود پاشا و مراجعت دولتشاه و رحلت او

در آغاز شهر صفر حضرت دولتشاه با فتح و ظفر از سلیمانیه روی به سوی سرمن رای کرده پس از زیارت عسکرین و محل غیبت امام کونین سلام الله علیهم اجمعین و دعای دولت پادشاه فلک جاه خاقان معظم و استدعای عفو زلات و توبه از سیئات و بذل و بخشش وافی به سادات و خدام آن مقام به عزم استخلاص قلعه دارالسلام کمر همت بر میان بسته، بتاخت و تاراج اطراف بغداد فرمان داد. داود پاشا ماهی وار در شبکه اضطرار محبوس ماند و جناب شیخ موسی بن شیخ جعفر نجفی را شفیع انگیخت و استدعای عفو و اغماض نمود.

چون در منزل دلوععباس عارضه در مزاج مبارک شاهزاده روی داده و روز به روز در تزیاید بود، شفاعت و ضراعت شیخ را قبول و داود پاشا را معفو داشته عزیمت رجعت را تصمیم داد در منزل طاق کسری مشهور به طاق کزئی چاره و دفع مرض اسهال از سهولت به صعوبت بلکه به محال انجامید و روزی چند نزول لازم افتاد تا طبیب انگلیس از بغداد در رسد و او وقتی رسید که مفید فایده نبود.

مع القصه حضرت ملکزاده والا جاه حسن خان فیلی و اسد خان بختیاری را که ملتزم رکابش بودند و بعد از خود احتمال خطر و گمان ضرر جانی در آنها می دید از غایت فتوت و کمال مروّت مرخص و به اوپانشان روانه کرد.

وفات دولتشاه

و در شب پنجشنبه بیست و ششم شهر صفر یکهزار و دویست سی و هفت (۱۲۳۷ هـ / ۱۲ نوامبر ۱۸۲۱ م)^۱ در هنگام سحر شاهباز روح پرفروح آن شهیار تخت جلال و خورشید سپهر جمال عزم آشیانه اصلی و وکر حقیقی کرد و بر ساعد قرب ملیک مقتدر برنشست و فی الحقیقه ابیات صاحب دیوان علی آبادی که در این باب گفته بس مؤثر است و از ایراد آن معذور:

نظم

دولتشه جوان که بدی باختر خدای
چون برفراختی قد یک جو بیار سرو
آن جو بیار سرو گه اش بیخ و شاخ عدل
ز آن پس که نام جست ز فتح سپاه روم
تنگی گرفت کار دو عالم از آن گشاد
باز جهان بودش و معدوم از او نشان
زی تخته اش ز تخت کشاندند ناگهان
مع الفصه آن ملکزاده اسفندیار همال
سیاوخش خصال را مکر زال پیر چرخ
جهان بین بردوخت و شرار قهر رودابه
غدار فلک خرمن آمال بسوخت، بهمنی به
کام از در بلا شد و دارائی مقهور
سکندر فنا گشت. ملازمان و پیروان
جسد شریف بی روان آن جان جسد شجاعت
و کان گهر مناعت را در تخته روان
نهاده با گریبانهای تا دامان
جامه دریده و جنبیتهای دنبال
و یال بریده و کسوتهای سیاه
و حالتی تباه همه راه اشگریزان
و افتان و خیزان روی به سوی
کرمانشهان کردند.

و نواب امیرزاده محمد حسین میرزا فرزند اکبر آن حضرت در منزل هارون آباد در رسید و پس از فزعی شگرف و جزعی ژرف در موافقت نعلش او مرافقت گزیده به دارالدوله در آمد و اهالی آن شهر ارم بهر از پیر و برنا و نادان و دانا چنان به درد دل نالیدند و زاریدند که ناله ایشان قلوب اهالی ملکوت را کباب و سیل گریه شان بنیاد

۱. علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه تاریخ وفات دولتشاه را در شب پنجشنبه بیست و سیم ماه صفر ۱۲۳۶ هـ. نوشته است (اکسیرالتواریخ، ۱۸۵).

طاق سماوات را خراب داشت.

و در دارالسلطنه طهران این خبر وحشت اثر منتشر شد، کرا یارا که در حضرت دارا از مرگ چنان فرزند زیننده تاج و تخت سخن راند. میرزا محمد تقی علی آبادی [۲۵۲] که در امورات آن ملکزاده وکالت و دخالت و در حضرتش مقام عبودیت و ارادت داشت نوشته، میرزا محمد لواسانی را به جناب امین‌الدوله اصفهانی پدیدار کرد و امیران عظام و وزراء کرام اندک اندک لباس گوناگون را به شعار عباسی تبدیل کردند و خنده و عسرت را به گریه و ضجرت تحویل نمودند، تارفته رفته در آن ایام هفته حضرت خاقان دارا شأن را دل نیک‌اندیش بدگمان شد و هر روز از امنای دولت و وکلای حضرت از خاتمه کار صلح و جنگ فرزند کامکار پژوهش کردی و ایشان را از عدم اطلاع توبیخ و نکوهش فرمودی، کس را یارای تقدم در این واقعه نبود.

آخر الامر به آموزگاری بزرگان فرزانه ملکزاده‌ای خُردسال این سانحه را بر ملک الملوک بی‌همال القا کرد و پادشاه بیرون شتافته امراء و امنا را بخواند و پرسش کرد؟ آنان ملول و دل تنگ سر بزیر افکنده، چون ابر بهاران از دیده سرشک باران شدند. و حقیقت حال بر شاه ملک خصال مکشوف گردید، دست بر زانوی تلهف زده به سوگواری در آمد و به حرمسرای اعلی و شبستان خاصه والا رفته:

شاهانه ندبه کرد بر آن شه نشان پسر

چون این راز پوشیده به شهرت آفتاب تابنده گشت، آفتاب رویان حرم و سنبل مویان محترم موی بکنند و روی شخووند، طایفه‌ای گیسو بریدند و جماعتی جامه دریدند، مطربان و بازیگران اندرونی که زیاده از حد بودند و همه شب در بزم خاص به رامشگری و لعبی اختصاص داشتند در سوگ آن ملکزاده ملک سیر مضراپها شکستند و زخمه‌ها فکنند، از نایها ناله بر آوردند و آهنگ مویه بر کشیدند، کسوتهای نیلی پوشیدند و رطلهای حمیری نوشیدند، قرب ماهی در تمام جوامع دارالخلافة و در کل بلاد ایران مجالس عزاداری و مراسم سوگواری اتصال داشت.

لمؤلفه

خزانی باد آوخ بر بهاری گلستانی زد

که هر زیبا گلی بردی رواج از صد گلستانش

ز پا افکند صرصر ای دریغا سرو آزادی
 که سرو از پا فتادی دیدی از سرو خرامانش
 دریغا بر سپهر جاه ماهی را محاق آمد
 که چهر مهر را بودی کسوف از چهر تابانش
 دریغا شد سیاوش و ش جهان جوئی ز کاووسی
 که کاووس و سیاوش پرده دارانند و درباننش
 دریغا شیده‌ای ز افراسیابی آسمان بستند
 که هم نیروی هومان بود و هم تدبیر پیرانش
 به گل خورشید اگر گویند پنهان می نیارد شد
 نه او خورشید بود و دهر در گیل کرد پنهانش

مجملاً شاهزاده مذکور مغفور اکبر اولاد ذکور حضرت شاهنشاه اسلام پناه خاقان اکبر سلطان فتحعلی شاه قاجار ولادتش در شب هفتم ربیع الثانی یکهزار و دو بیست و سه (۱۲۰۳ هـ / ۶ دسامبر ۱۷۸۸ م) در قصبه نوا بوده چنانچه مسطور شده؛ و رحلتش در بیست و ششم شهر صفر المظفر بعد از رجعت از سفر بغداد در طاق کرا؛ و در دوازده (۱۲) سالگی ایالت مملکت فارس یافته پس از پنج سال به حکمرانی شهر قزوین شتافته، بعد از دو سال مدت حکومت سابقه صاحب اختیار ولایات خوزستان و لرستان و بختیاری و کرمانشهان گشته و به سبب حسن رفتار و گفتار و همت بلند و اخلاق کریمانه و فتوت و مروت، در اندک روزگاری صیت حشمت و شوکتش از ایران به توران و روس انتشار و اشتهار یافته، و غزوات بزرگ در سرحدات روس و روم و ترک به ظهور آورده.

در حُسن شمایل و علو فضایل نظیر نداشته، در بذل وجود قآن ثانی و در عدالت نوشیروان دویم بوده، دور و نزدیک و عرب و عجم از خوان احساننش نعمت یاب و همه ساله صره‌های سر بسته پر زرناب به هر یک از بزرگان و اعیان دربار خاقانی استمرار ارسال داشتی، و در صله مدایح جوایز خطیر دادی، فتوت و مروت او را شرح و بیان بیش، و از آثار معروفه‌اش شادروان شوشتر است که نسخ سد شاپور ذوالاکتاف گشته و شوکت و صلابت سد سکندر را فرو شکسته. مع القصه مدت عمر مبارکش سی و چهار (۳۴) سال بوده و در این سال که هزار

و دو بیست و سی و هفت (۱۲۳۷ هـ / ۲۰ نوامبر ۱۸۲۱ م) بوده رحلت نموده، و چون در نظم دری که شرم نجم دری است «دولت» تخلص می‌داشته به دولت‌شاه ملقب گردیده. دیوان اشعار آن جناب بحری است مملو از لؤلؤ نایب و اشعارش در تذکره‌ها مسطور و در افواه مذکور، از آن جمله است:

نظم

یکدو روزی پیش و پس بود ار نه از دور سپهر
 بر سکندر نیز بگذشت آنچه بر دارا گذشت
 بر هر که درین بتکده دیدیم به تحقیق
 در خرقه توحید نهانش صنمی هست
 نه بیم ز برقی و نه منت ز سجایی
 خوش آنکه چو من دانه در این خاک ندارد

[فرزندان دولت‌شاه]

الغرض شاهزاده مغفور میرور اکبر را قصاید و غزلیات فصیحانه و عاشقانه بسیار است و برخی در تذکره‌های فقیر مؤلف و معاصرین ثبت است، و اولاد امجدش همه به کمالات صوری و معنوی آراسته و از نقایص و معایب نفسانی و روحانی پیراسته‌اند، مانند عقول عشره ده (۱۰) امیرزاده آزاده بوده‌اند:

اول: نواب محمد حسین میرزا ملقب به حشمة الدّوله که مادرش دختر احمد-خان مراغه‌ای و در این ایام حاکم لرستان بود به حکم حضرت خاقان فلک شأن بر جای پدر مغفور به ایالت نشست.

دویم: نواب امیرزاده طهماسب میرزا ملقب به مؤید الدّوله که در رسوم جاه و جلال و فنون فضل و کمال اسکندری است فلاطون سیر و بوذرجمهری کسری پرور و بعد از والد ماجد در حجر تربیت عم اکرم نواب شاهزاده اعظم نایب السّلطنه به مرتبه فرزندی و مصاهرت سربلندی و مفاخرت یافت و شرح حالش در مقام خود خواهد آمد.

سیم: نواب امیرزاده نصرالله میرزا که در شکل و شمایل به شاهزاده مغفور

مشابهتی صورتی دارد.
 چهارم: نواب اسدالله میرزا.
 پنجم: نواب فتح الله میرزا.
 ششم: نواب امیرزاده امامقلی میرزا. [عمادالدوله بعد]
 هفتم: نواب جهانگیر میرزا.
 هشتم: نواب نورالدهر میرزا.
 نهم: نواب محمد رحیم میرزا.
 دهم: نواب ابوالحسن میرزا.
 و ذکر حال هر یک ازین امیرزادگان خواهد آمد.

اوباء و زلزله در فارس

بالجمله از وقایع و سوانح این سال حوادث اشتعال ظهور بلیه عظیم وبای عمیم
 مُلک فارس بود که اول در سواحل [۲۵۳] و بنادر بحر عمان و بصره و قشلاقات
 فارس صادر و به ظهور آمد و قریب بیست هزار (۲۰۰۰۰) کس در این مرض
 بی درمان فرمان یافتند. و بعد از قضیه زلزله بلیه وباء و لوله در کاخ آبادانی اهالی فارس
 در افکند و فقیر نیز بدین بلیه مبتلا گردید و به عون فضل الهی معالجه پذیرفت.
 چون پس از این سنوات در ایران تکرار و تجدید گرفت تحقیق آن در مقامی دیگر
 تنمیق خواهد یافت چه ذکر تمام مصایب و نوایب در یک مقام مورث افسردگی و
 پژمردگی خاطر انام است.

و در بهار این سال جناب معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب بر حسب استدعای
 نواب مستطاب شجاع السلطنه از سلیمانیه مرخص و به خراسان رفت و موکب
 حشمت کوکب خاقان گیتی ستان از آنجا به چمن سلطانیه جنبش گزید و در دوشنبه
 یازدهم شوال بدان چمن زیننده در رسید.

ذکر آمدن

محمد امین روف پاشا و جلال الدین محمد پاشای چپان اوغلی و

سایر پاشایان و سپاه عثمانیه به دیاربکر و

رفتن سردار و شاهزاده کامکار به توپراق قلعه

سابقاً برخی از مخالف سرحداران دولت عثمانیه با اولیای ملکت قاجاریه و تصرفات نواب مستطاب ولیعهد نایب السلطنه در بلاد و قلاع دیاربکر مشروح گشت بعد از آن قضیه با حجاج عجم در لجاج اصرار و تجار ایران را قرین حبس و اضرار کردند و اموال آنان را مضبوط نمودند و بسیاری از آن طایفه بعد از رهائی در فیافی و بیابان جان دادند.

آخر الامر امنای دولت عثمانیه محمد امین روف پاشا و جلال الدین محمد پاشای چپان اغلی را که اعظم پاشایان آن دولت بودند با حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا به سرعسکری ولایات ارزنة الروم مأمور و منصوب و به استرداد قلاع متصرفه دولت ایران بلکه به تسخیر آذربایجان با هفتاد هزار (۷۰۰۰۰) سپاه جلادت شعار و توپخانه مستعد روانه داشتند. و بعد از ورود به آن حدود در کمال جسارت و تهور و عین شرارت و تکبر دست به تجاوز گشادند. محمد امین روف پاشا در ارزنة الروم بماند و جلال الدین محمد پاشای چپان اوغلی به جانب وان و بایزید براند.

نواب شاهزاده جنگجوی افراسیاب خوی چون از حال پاشایان استحضار یافت در اواخر شعبان از تبریز برآمده به خوی عزیمت کرد و در حین ورود بدان بلده مسعود معلوم شد که حسن خان سردار قزوینی از ایروان به تاراج قارص و نریمان و تسخیر قلعه مغادیر رفته است، و سپاه عثمانیه با وی به مقاتله در آمده یک هزار (۱۰۰۰) نفر از ایشان با سعید آقای سیواسی زنده گرفته و روانه حضور نایب السلطنه داشته و بقیة السیف به هزیمت عزیمت کرده اند.

هم در آن یک دو روز فرستادگان اسیر و سپاهیان دستگیر به خوی رسیدند، شاهزاده کامکار و ولیعهد نامدار سعید آقا را که مردی زبان دان دانا بود به حضور خوانده و بعد از نصایح مشفقانه و پیغامات مصلحت آمیز مصالحه انگیز با هزار (۱۰۰۰) کس گرفتار مرخص و آب زن آتش فتن گردیده، مع هذا پاشایان ناشایان از

در تنبه و انتباه در نیامده بر وقود نار فساد دامن افشان و مروحه افزای شدند به گمان اینکه احتمال در وقعه ثانیه صورت ظفر در مرآت مبارزت ایشان جلوه گر شود به احتشاد و احتشام اصرار و لجاج تمام ورزیدند.

چون بر رأی حقیقت نمای والا پرتوافکن گشت که صداع خداع آن گروه انبوه را جز به طلای صندل خون شمشیر گلگون تسکین نخواهد بود به احضار عساکر پیاده و سوار آذربایجان اشارت راند و در اواسط شهر صیام از بلده خوی به خارج شهر مقام کرد و جماعتی از عساکر را به جانب الباق و سلماس روان و قصد افتتاح کار از طرف وان فرمود. دیگر باره خبر رسید که پاشایان رومی جلال الدین محمد و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا با جمعیت بی کران در حوالی توپراق قلعه اجتماع و توقف گزیده در تسخیر آن حصار رای ایشان انحصار یافته؛ زیرا که یک صد (۱۰۰) نفر سرباز و نوزده (۱۹) نفر تفنگچی خلیج زیاده در آن حصار ساخلو نبوده اند؛ و اکنون از شدت محاصره به ستوه آمده اند.

نواب شاهزاده عساکر را از طرف وان احضار و به عزم الشکرد سناجق جلال را به او اجق شقه گشا کرد، افراج مأمور به نزد فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی نیز به رکاب نصرت مآب پیوستند، اگراد وان پس از رفتن سپاه از آن حدود موازی سه چهار هزار سوار فراهم کرده بر سر ایلات خضرلو و تکوری که در حاجی بیک و توره سکنی داشتند غارت افکندند، طایفه تکوری با اگراد و عسکر وان موافقت و موافقت جسته به اتفاق ایشان با ایل و احشام و دواب و اغنام راه برگرفتند.

و در این هنگام سهراب خان گرجی غلام خاصه شریفه که با پیاده سرباز و سواره مقدم از غازیان ماموره به سلماس جدا شده از دنبال همی آمد به سپاه وان و اگراد دچار گردید، و از دو جانب منازعت برخوردار است از سه ساعتی روز الی قریب به غروب تیغها از قراب آهیخته گردید و خونها ریخته، در آن گرمی هوا و کمی ماء و حر تموز بسیاری از اگراد به ماء الحمیم روزه گشادند و به فطیر سیوف فاطر افطار نمودند. و بالاخره بقایای آن گروه به ستوه آمده بگریختند و رشته اختیار ایلات گسسته زمام دیگر باره در دست سر کرده سپاه نصرت فرجام در افتاد.

و این خبر تهنیت اثر وقتی رسید که محمد زمان خاقان قاجار و فتحعلی خان دولوی بیگلربیگی خوی از تاخت و تاراج وان با غنیمت و اغنام فراوان در او اجق

به رکاب ظفر مآب آمده بودند و امارات اقبال و آثار و علامات فیروزی تواتر یافت.

در بیان محاربه نواب شاهزاده منصور نایب السلطنه با پاشایان دولت عثمانی و مظفر شدن بر آنها

در منزل او اوجق معروض داشتند که پاشایان محاصره را قریب به مفاتحه کرده اند و خاک توپراق قلعه را به آتش قلعه کوب بر باد داده و آرامنه آن حدود نیز عثمانیه را معین و دو هزار (۲۰۰۰) کس در [۲۵۴] قرا کلیسیا هشت فرسنگی توپراق قلعه سنگر بسته به سد راه سپاه ایران نشسته. لاجرم نواب شاهزاده نایب السلطنه کامکار با جماعتی که از وان و حکاری و الباق بازگشته و خصمان را شکسته بودند با کمال خستگی و ماندگی از محل او اوجق به اهتزاز سناجق فرمان داد و معجلاً راه برگرفت و در وقت وصول به حوالی قرا کلیسیای مذکور طایفه آرامنه خایفه را پای ثبات از پیش بدر رفته تمامت آن گروه راهب از سپاه نصرت شکوه هارب گشته صیانت خود را با خاج و چلیپا و انجیل و کشیشان کثیر التبجیل در استقبال رایات ظفر آیات تقدم و تعجیل گزیدند.

نایب السلطنه والا بر آن قوم بیخشود و از مکارم اخلاق جرایم ایشان را به اغماض تبدیل فرمود؛ ولی اجتماع آن جماعت را در یک مقام صلاح دولت ندانسته به تفرقه ایشان حکم راند و در دیادین و سایر محالات متصرفه متفرقه شدند و شبی در آنجا توقف گزید و علی الصباح چون صرصر عاد روی به سوی جماعت اعدا نهاد. و منظور نظر اشرف آن بود که شبی در اردوی حسن خان سردار توقف فرماید تا سپاه را آسایشی از زحمت راه حاصل آید، و دیگر روز به بخت فیروز با اعدا مقابله جوید و با زبان رمح بدیشان سخن گوید.

در عرض راه معروض و مسموع افتاد که پاشایان عثمانیه از قرب وصول سپاه ایرانیه اطلاع حاصل کرده اند و به تعجیل تمام در تخلیص و تسخیر توپراق قلعه عزم جزم آورده و کوتوالان قلعه پیغامی تند و تیز غیرت انگیز به سردار فرستاده و اظهار

استیصال نموده‌اند، از استماع این اوضاع شاهزاده غیور برآشفست و به ترک راحت و آرام گفت و با همراهان رکاب به سوی تپراق قلعه شتاب گرفت و با خود همی گفت:

لمؤلفه

من و تیغ و کوپال و میدان رزم که در چشم من پهنه رزم بزم
 نمانم که دشمن دلیری کند که ننگ است رویه شیری کند
 بتازم بر او چون به عصفور باز بسازم بر او رزم‌های دراز

و با حسین خان و حسن خان قاجار قزوینی که دو برادر دشمن شکن بودند و قلیلی از همراهان رکاب ایلغار فرمود و هنوز پیادگان و سواران در قفا بمانده بودند که جناب نواب شاهزاده به حوالی معسکر پاشایان عثمانیه در رسید، و چنان قریب شد که گونه لباس خیمه گیان آل عثمان در خیمای آنان همی نمود و به تعیین مقام رزم و معسکر جلادت پیوند تصمیم رأی فرمود، سواد اعظم هفتاد هزار (۷۰۰۰۰) پیاده و سوار در نظر انور مشهود افتاد.

و چون شر ذمه قلیل از عساکر جلیل ایران در نظر رومیه جلوه گر آمد آنان را دل بهم برآمده صرفه حال در استقبال سپاه ایران دانستند با جهان جهان سپاه کینه خواه آسوده آماده آراسته ساخته تقدیم به معرکه جنگ کردند و آماده طعن و ضرب و استعمال آلات حرب شدند، و چهار عراده توپ و چهار هزار (۴۰۰۰) سوار دلی باش و هیطا از پناه دره‌ای که در آنجا واقع بود به گرفتن پشته‌ای که اشراف بر سپاه ایران داشت فرمان داده و نگذاشتند که بقایای سپاه از قفا در رسند یا به قانون نظام صفی بر بندند و عرصه میدان مشخص کنند. توپهای تنین پیکر آتش بار را به آذرافشانی در آوردند و دلیران از فراز به نشیب روی کردند، توگفتی بلاهای آسمانی را روی به نزول است و قضاهای مبرم را هنگام وصول رعد و برق توپ در دره و کوه صور اسرافیل و نیران جحیم آشکارا کرد، دخان چهر مهر سپهر را نیلگون نمود.

حضرت نایب السلطنه عباس شاه گردون جاه با غلامان تفنگچی دسته قاسم، خان هزار جریبی طبرستانی و غلام پیشخدمتان خاصه چون البرز پای ثبات افشردند و با وجود قلت ولی و کثرت غنیم بر سیرت حضرت ابراهیم بی خوف و بیم در آن آتش سوزان و شعله فروزان سمندر شدند تا افواج منصوره از مسافت یگ فرسنگ راه خسته و کوفته و وامانده و برآشوفته در رسیدند، حال را بدین منوال

دیدند، اگر چه گمان آنان چنان بود که پس از ورود به منزل روزی دو راحت خواهند یافت و از آن پس به رزم جوئی مبادرت خواهند کرد.

بعد از قطع چندین فرسنگ از کوه و دره و سنگ آنگاه در رسیدند که اشتعال نایره افتتال را سرکش دیدند با آنکه روزی هشت فرسنگ راه در کمال عطش سپرده بودند و راکب و مرکوب را قوت و قدرت مبارزت و معارضت نبود، چون کار بر این جمله دیدند فوراً به معرض رزم و معرکه مضاف رانندند سپاه عثمانیه که قریب به هشتاد هزار (۸۰۰۰۰) کس مستعد کار، مدتی در آن محال آسوده و بغنوده همی زیستند، سرهای جبال و کمرهای تلال را با توپخانه و زنبوره خانه گرفته به جنگ و پرخاش در آمدند و کلوم آن قوم را فرصتی شمرده درنگ ندادند، ناچار سپاه حضرت نایب السلطنه شاهنشاه قاجار دل از جان برگرفته مدافعه و منازعه در گرفتند، ترکمان آذربایجان که از عهد صبی در مهد و غا پرورده و سالها با شاهد نبرد وصالها کرده:

عربیة

جنوداً اذا هاجت لدى الرّكض قسطلا	يقول لقرص الشمس حالک حالک
تساوی علی الخالات عند صیالم	ملیک و مملوک و ملک و مالک
ولا یمنع الاعداء من خوف باسهم	سوی السیف یتلوا کل شیء لهالک

پای جلادت در پیش نهاده بلکه پای بر سر خویش و به منازعه در آمدند. حسن - خان سارواصلان با پیاده و سوار نخجوان و ایروان و خوی به یورش آن پشته شورش قیام ظاهر کردند، و چون بازان یازان از نشیب به فراز تازان شدند، گفتمی از پستی به بالا دعای پیمبر بودند.

بالجمله در حمله نخست توپهای رومیه را متصرف شدند و قصد فراز پشته کردند گروه هیطا و دلی باش از نظاره آن جنگ و پرخاش متغیر و متحیر شده به افشاندن گلوله توپ و نار نارنجک صد هزار نار جحیم و عذاب الیم را مصور و مجسم ساختند و از غایت کبر و صلف از سه طرف به میان لشکر آذربایجان ریخته دست و گریبان آمدند تا کار پیکار از رمح و تفنگ و تیر خدنگ به دشنه و شمشیر و خنجر و حنجیر کشید، بیارق در میان بیادق زده سرنیزها بر صدور [۲۵۵] و بطون سپاه ثقبها در انداخت و اجرای خون از اجزای ابدان عرصه صحاری و براری را رشک سیحون و جیحون کرد.

دلیران سپاه رومیه بر عساکر ایران تاخته از آن فوق فایق آمدند و توپهای خود را باز ستانند و پیادگان افواج را مانند احجار از اکناف قتل و اطراف تلل به نشیب دره فرو افکندند. پیداست که هشتاد هزار (۸۰۰۰۰) آسوده با هفت هزار (۷۰۰۰) خسته فرسوده چه‌ها توانند کرد، و لیکن عجب اینکه با این حال به حکم شاهزاده بی‌همال نایب‌السلطنه بی‌مثال دیگر باره پیاده و سواره آذربایجان مانند ضیاغم غضبان مأمور به کوه‌سپاری و آهو شکاری شدند، فوج سرباز تبریزی و مرنندی را به سرهنگی جعفر قلی خان مرنندی و قاسم خان ترکمان و محمدرضا خان باکوئی برادر ابراهیم خان سرتیپ به معاونت حسن خان قاجار اشارت نمود. چون عقابان تیز پر و شهبازان کوه سپر از شیب به بالا و از اسفل به اعلی عزیمت کردند و داد مردانگی دادند.

مجمعل این مفصل آنکه از دو جانب تمامی عساکر مهبای حرب شدند و صفها برآراستند، قول همیون خاصه و تیپ بزرگ امیرخان سردار قاجار دولو که خال شاهزاده بی‌همال بود در برابر تیپ بزرگ جلال‌الدین محمد چچیان اوغلی و سلیم-پاشا واقع و صفوف دیگر هر یک در مقابل صفهای پاشایان آراسته گردید به یک بار کوس ونای و شیپور نفعه صور آشکارا نمودند و افواج دریا امواج مانند دریای ثجاج از جای برآمدند، لطفعلی خان کتول اسب بر سر توپخانه رومیه بجهانید و تنی دو از توپچیان را گردن از بار سر سبک ساخت و بر خواند که:

بزرگان ایران گشاده دلند

و به رزم اندر آمد، در هنگام جنگ گلوله توپ رومیه بدان دلیر رزم آزمای بر خورده و رزش را به سر آورد.

چون دلیران ایران میری نامی را کشته دیدند مانند شیران خشمناک تن در ورطه هلاک افکندند، اسکندر خان قاجار امیر توپخانه که شجاعی فرزانه بود با توپچیان سرکاری حمله‌ای سخت بر سپاه عثمانیه بردند و ایشان را از جای برکنند، کار از جنگ توپ و تفنگ در گذشت دست و گریبان شدند به سر نیزه و دشنه و خنجر و کارد بر یکدیگر تاختند، جسدها دره را تل کرد و خونها کوه را جوی ساخت، اتلال دمن معدن یاقوت و بیجاده گردید و شخار جبال مخزن لعل بدخشانی شد، گفتی بر همه دشت لاله کشته‌اند یا خاک را پروین در آغشته، نباتات آن وادی گونه شاخ

ارغوان گرفت و بیخ رستنیها به رنگ بقم شد و رزمی عظیم در گرفت:

لمؤلفه

در آن زمان که قضا را لب امل بسام
 ز هسول طبیل بدنها به لرزه از طبال
 ستادگان چو طیور و فتادگان چو حبوب
 دریده تیر ز پهلوی پهلوان اعصاب
 زمین ز بس که ز خون یلان در آغشته
 جلال الدین محمد چُپان اوغلی سیرت گرگی رها کرده صفت میشی گرفت و با
 آنکه جلال الدین بود در عزیمت هزیمت بر شاطران دونده پیشی گزید و خود را از
 پهنه معسکر به سنگر در انداخت و به حراست خود فرمان داد.

حافظ علی پاشا که به محاصره توپراق قلعه جهدی بلیغ داشت دست از محاصره
 کشیده پای به گریز نهاد و مانند چُپان اوغلی او نیز در سنگر لنگر انداخت.

امیر خان و سواره سپاه شاهزاده در تعاقب عساکر رومیه جدی تمام کردند، چون
 توپخانه و سواره نزدیک و همراه نبود، شاهزاده این معنی را خلاف قانون
 لشکرکشی و حزم شمرده با توپخانه و سرباز از جای حرکت کرده روی به سنگر
 پاشایان منهزم نهاد.

چون شوکت توپ و تیپ و صفوف غازیان با فر و زیب در نظر اعظام سپاه
 عثمانیه جلوه کرد متزلزل شدند، گفتمی صرعی ماه نو دیده در سنگر نیز نماندند.
 چُپان اوغلی به جانب ارزنة الرُوم و هر یک از پاشایان به طرفی متفرق شدند و
 سراسر اردوی ایشان نصیب سپاه منصور افتاد و در قفای هر یک سواران همی رفتند
 و از ایشان همی کشتند و همی گرفتند. جمیع توپخانه و قورخانه و خزاین و بیوتات
 اردوی ثلثه با همگی خیمه و خرگاه و اعلام و اجمال و ائقال و احمال به تصرف
 عساکر ایران در آمد فنجانهای نیمه قهوه دار از دست نهاده گریخته بودند و در آن
 رزم عجیبه از هفتاد هزار (۷۰۰۰۰) سپاه ایشان قریب به پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) کس
 از صدمات تفنگ و توپ و صمصام خارا شکاف روی به عرصه عدم نهاده بودند.
 نواب شاهزاده آزاده دشمن مآل یک روز در آنجا توقف و آن مال و اموال را که
 زیاده از شصت هزار (۶۰۰۰۰) تومان بها بود به سپاه تقسیم فرموده، چندانکه